

## با تایید رای قصاص نفس در دیوان عالی کشور

# «گرگ شهر» پای چوبه دار زانو زد

**سجاد پور** - دیوان عالی کشور رای قصاص نفس مرد سابقه دار معروف به «گرگ شهر» را تایید کرد و بدین ترتیب وی پای چوبه دار قرار گرفت. به گزارش اختصاصی خراسان، اواخر فروردین سال ۹۵، جوانی که به اتهام ساخت و فروش طلاهای تقلبی در مشهد تحت تعقیب بود پس از درگیری مسلحانه با کارآگاهان اداره عملیات ویژه پلیس آگاهی خراسان رضوی با اصابت چهار گلوله مجروح شد. به گزارش خراسان، کارآگاهان اداره عملیات ویژه پلیس آگاهی پس از دستگیری زنی که به ملاقات یکی از اعضای باند تحت تعقیب پلیس رفته بود به سرخن هایی رسیدند که نشان می داد افرادی با جعل فاکتور اقدام به ساخت و فروش طلاهای تقلبی می کنند بنابراین کارآگاهان با کسب دستوراتی از قاضی حیدری (معاون وقت دادستان مشهد) در حالی وارد عملیات شدند که بررسی هانشان دادر سر کرده باند مسلح است، او با مشاهده کارآگاهان دست به سلاح بر دوه سوی آن هاشلیک کرد. کارآگاهان اداره عملیات ویژه پلیس نیز متقابله به سوی وی شلیک کردند و بدین ترتیب درگیری مسلحانه ای در منطقه ر ضاشهر مشهد رخ داد که در نهایت سر کرده این باند با اصابت چهار گلوله به شدت مجروح شد و به مرکز درمانی انتقال یافت. از سوی دیگر بررسی های پلیس مشخص کرد عامل درگیری مسلحانه در یک پرونده جنایی نیز تحت تعقیب پلیس قرار دارد و دارای ۸ فقره سابقه کیفری است.

#### ■ قتل باشلیک گلوله

با لورفتن ماجرای جنایت مسلحانه در منطقه شیرحصار بزرگراه آسیایی مشهد، پرونده «گرگ

که همین موضوع منجر به ناراحتی طرف دیگر شد و این گونه نزاع مسلحانه رخ داد. اما یکی دیگر از متهمان سابقه دار از جمله «گرگ شهر» به اموی ام سواران خبر داد و گفت: در باغ ویلای یکی از دوستان مان بودیم که «ج» (معروف به گرگ) با



تصویر مرد معروف به «گرگ شهر» پس از اصابت گلوله های پلیس

و افرادی تحت تعقیب در این پرونده جنایی نیز از سارقان حرفه ای هستند. این در حالی بود که یکی از متهمان دستگیر شده که ۱۱ فقره سابقه کیفری دارد علت این نزاع خونین مسلحانه را وجود یک زن اعلام کرد، اما متهم دیگری که به اتهام مشارکت در سرقت دستگیر شده بود ماجرای دیگری را مطرح کرد. او گفت: یکی از طرف های مقابل حدود ۲۰ کیلوگرم مایع ساخت شیشه (مواد مخدر صنعتی) را بیرون ریخت

و این گونه نزاع مسلحانه رخ داد. اما یکی دیگر از متهمان سابقه دار از جمله «گرگ شهر» به اموی ام سواران خبر داد و گفت: در باغ ویلای یکی از دوستان مان بودیم که «ج» (معروف به گرگ) با

روز بعد در بیمارستان طالقانی جان سپرد. پس از وقوع این جنایت پرونده ای نیز در اداره عملیات ویژه پلیس مشهد گشوده شد. گزارش خراسان حاکی است: «ج» متهم ۴۳ ساله این پرونده (در زمان دستگیری) که با اتهامات دیگری نیز در دادسرای عمومی و انقلاب مشهد روبه روه شده بود پس از بهبودی نسبی در مرکز درمانی پای میز محاکمه ایستاد چرا که گلوله های پلیس به نقاط حساس بدن وی اصابت نکرده بود و «ج» با تلاش کادر درمانی زندگی دوباره یافت.

#### ■ صدور حکم قصاص نفس

با تکمیل تحقیقات در دادسرای عمومی و انقلاب مشهد، کیفرخواست این پرونده با عناوین اتهامی متعدد صادر شد، اما از آن جایی که رسیدگی به اتهامات این فرد و دیگر همدستانش از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، این پرونده با صدور دستوری از سوی مقامات

قضایی استان، به شعبه پنجم دادگاه کیفری یک خراسان رضوی ارسال شد و توسط قضات زنده این شعبه مورد رسیدگی دقیق قرار گرفت. معروف به «گرگ شهر» در چندین جلسه دادگاه که به ریاست قاضی مصطفی بنده ای (رئیس وقت شعبه پنجم دادگاه کیفری یک خراسان رضوی) و مستشاری قاضی محمد شجاع پور فدکی برگزار شد پای میز محاکمه

### دفاعیات آرمان در باره حمل جسد غزاله در چمدان

## جنایت را بازی رایانه ای می دیدم!



حمایت کردم و حالا بعد از هفت سال متوجه شدم باید با اورژانس تماس می گرفتم. باور

کنید من دیوانه شده بودم.

من فکر می کردم مثل یک بازی رایانه ای است که غزاله از سطل زباله بلند می شود و به خانه اش می رود. آرمان وقتی برای آخرین دفاع پشت تریبون قرار گرفت گفت: من اشتباه کردم اما قاتل نیستم. من آن زمان بچه بودم و نفهمیدم چه کار می کنم. در پایان جلسه، قضات وارد شور شدند و قضات دادگاه در رای۱۱ صفحه ای آرمان را به قصاص محکوم کردند.

است. او خدا حافظی کرد و من در راستم که صدای جیغ او را شنیدم. در بازار کردم و عصیانیت در روز حادثه گفت: من آن روز اصلا تردید نبودم. نمی دانم چطور شد، خیلی سریع او را به داخل خانه آوردم و روی پادری گذاشتم.

روی آن پلاستیک کشیدم و او را با چمدان به بیرون از خانه بردم. آرمان در پاسخ به سوال قاضی درباره این که هنگام انتقال جسد به سطل زباله می دانستی که او زنده است یا نه گفت: نمی دانم مرده بود یا زنده. من بی هدف در خیابان راه می رفتم. من حماقت پشت

دیوان عالی کشور اعاده دادرسی را پذیرفتند و پرونده برای رسیدگی دوباره به شعبه ۵ دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد. آرمان ۲۲ شهریور ماه امسال برای دومین بار پای میز محاکمه ایستاد.

#### ■ دومین دادگاه

در دومین جلسه دادگاه که به ریاست قاضی بایایی و با حضور رضایی قاضی مستشار برگزار شد پدر و مادر غزاله برخاستند و درخواست قصاص را مطرح کردند. سپس آرمان در جایگاه ویژه ایستاد و گفت: من غزاله را نکشتم و اتهام را قبول ندارم. وی در پاسخ به سوال قاضی درباره علت درگیری و عصیانیت در روز حادثه گفت: من آن روز اصلا هم قرار از دواج گذاشتیم. وی درباره جزئیات جنایت گفت: ظهر دوازدهم اسفند ماه وقتی پدر و مادرم در خانه نبودند غزاله را به خانه مان دعوت کردم تا با او صحبت کنم. غزاله گفت تصمیم گرفته از ایران برود که از شنیدن این حرف عصبانی شدم. من او را هل دادم که سرش به کنار تخت برخورد کرد. سپس چند ضربه به میله بارفیکس به سرش زدم. من که ترسیده بودم جنازه را داخل یک چمدان گذاشتم و در خیابان ها راه کردم.

#### ■ کتمان قتل در اولین دادگاه آرمان

به دنبال اعتراضات این پسر و بازسازی صحنه جرم و در حالی که هنوز جسد کشف نشده بود آرمان در شعبه چهارم دادگاه کیفری یک استان تهران پای میز محاکمه ایستاد. پسر جوان در دادگاه سناریوی تازه ای را مطرح کرد و گفت: من قیلا تحت فشار به قتل عمدی غزاله اعتراف کرده بودم. اما حالا می گویم من او را نکشتم و بی گناهم. در پایان جلسه قضات دادگاه، آرمان را به قصاص محکوم کردند. در همین حال وکیل مدافع آرمان مدعی بی گناهی موکل اش شد و درخواست اعاده دادرسی را مطرح کرد. با طرح این موضوع، قضات



#### توصیه های پلیس در باره دانش آموزان

- از دریافت هر گونه مواد خوراکی، آشامیدنی و همچنین استعمال انواع عطر و اسپری خوشبو کننده از افراد ناشناس خودداری کنید.
- به فرزندان خود بیاموزید که مأموران نیروی انتظامی دوستان آن ها هستند و در مواقعی که با مشکلات و حوادثی روبه روی شوند می توانند از آن ها به عنوان راهنمای شناخته شده کمک بگیرند.
- برای فرزندان تان برنامه ریزی مناسب داشته باشید تا اوقات خود را در کنار شما باشند و وقت شان را با دوستان ناباب نگذرانند.
- از سوار شدن به خودروی افراد غریبه خودداری کنید.

##### سرهنگ محمد بوستانی

رئیس پلیس پیشگیری خراسان رضوی

## عاملان گوشی قاپی های سریالی در چنگ قانون

رئیس پلیس مشهد از عملیات ضربتی برای دستگیری دو عامل اصلی گوشی قاپی های سریالی در مشهد خبر داد. به گزارش پلیس، سرهنگ عباس صارمی ساداتی گفت: در پی گزارش گوشی قاپی های سریالی در خیابان های مشهد دستورال لازم برای پیگیری سریع پرونده صادر شد. او افزود: تیم های تجسس کلانتری شهیدآستانه پرست مشهد در این مأموریت ضربتی با بررسی های گسترده دو عامل این گوشی قاپی ها را چهاره زنی کردند و تحت تعقیب قرار دادند. وی گفت: متهمان در آخرین سرقت هنگام فرار از چنگ قانون با یک دستگاه اتوبوس تصادف کردند و زمین گیر شدند. مأموران کلانتری شهید آستانه پرست یکی از متهمان را دستگیر و تحقیقات خود را برای دستگیری همدست فراری او آغاز کردند. رئیس پلیس مشهد اظهار کرد: مأموران انتظامی با پیگیری های به عمل آمده متهم فراری پرونده را نیز در مخفیگاهش دستگیر کردند. وی تصریح کرد: متهمان در برابر ادله موجود تا کنون به ۴۰ فقره گوشی قاپی در محدوده بولوار ابوطالب، کامیاب و خیابان های اطراف این منطقه اعتراف کرده اند. متهمان اعتراف کردند گوشی های سرقتی را به یک مالخر در خیابان رسالت مشهد می فروختند و پلیس برای دستگیری مالخر اموال مسروقه نیز وارد عمل شده است.

##### در امتداد تاریکی

### سراب عشق و احساس!

برای اولین بار است که قلب و عقل هر کدام ساز جداگانه ای می نوازند، در حالی که هنوز هم با همه وجود همسر م را دوست دارم، اما با این شرایط نیز نمی توانم زندگی کنم چرا که همه فرصت های خوب زندگی را از دست خواهم داد، بنابراین ...

زن ۳۸ ساله در حالی که بیان می کرد همه حق و حقوق را می بخشم و همسر م را به خدا می سپارم تا حق مرا بگیرد، درباره سرگذشت خود به کارشناس اجتماعی کلانتری میرزا کوچک خان مشهد گفت: ۱۸ ساله بودم که با «حشمت» ازدواج کردم. با آن که تا روز عقد کنار همسر م اندیده بودم ولی به اجبار تن به این ازدواج دادم، چون خانواده ام اعتقاد داشتند اگر زودتر ازدواج نکنم، دیگر خواهرانم در خانه می مانند و کسی با آن ها ازدواج نمی کند. خلاصه دو سال دوران نامزدی را به سختی گذراندم و در حالی که تحصیل می کردم مجبور بودم برای تهیه جهیزیه در بیرون از منزل کار کنم. اما سختی های من بعد از ازدواج نیز نه تنها کاهش نیافت بلکه شدیدتر شد، زیرا همسر توان اداره زندگی را نداشت و من همچنان باید کار می کردم، به طوری که زن بودن را فراموش کردم ولی «حشمت» به من بدبین شد و کارمان به اختلاف کشید. این مشاخره ما ناسازگاری ها به جایی رسید که بعد از ۱۰ سال زندگی مشترک و در حالی که پسر ۸ ساله ای داشتم، از همسر م طلاق گرفتم و به منزل پدرم بازگشتم. در این شرایط بود که اطر اقایانم خالت کردند و با وساطت آن ها و به خاطر فرزندم بعد از گذشت شش ماه دوباره به عقد حشمت در آمدم. اما دوباره غده سرطانی بدبینی چرکین شد و باهم توهین ها و فحاشی ها به شکل شدیدتری ادامه یافت، به گونه ای که فرزندم از شدت ترس به خود می لرزید و دچار شب ادراری می شد. بالاخره کارمان به جدایی رسید اما این بار مجبور شدم برای گرفتن حضانت فرزندم، نه تنها همه حق و حقوق و مهریه ام را بخشم بلکه ۱۰ میلیون تومان نیز به او بپردازم تا مرا طلاق بدهد! در این وضعیت باز هم در آزمون کارشناسی ارشد پذیرفته شدم ولی خانواده ام برای حفظ آبروی خودشان، به شدت مرا زیر نظر داشتند. حتی ساعات رفت و آمد به دانشگاه را

کنترل می کردند تا این که آرام آرام حساسیت ها کمتر شد و بدیشان نسبت به من به طور کلی تغییر کرد، زیرا سعی می کردم رفتارهای را که موجب سوءظن می شود، انجام ندهم. خلاصه دو سال بعد و در حالی که در یکی از ادارات دولتی استخدام شده بودم، با «ایوب» آشنا شدم. او متأهل و سیم کش ساختمان بود. با این حال، من برای رهایی از این وضعیت و خلاهای عاطفی که در زندگی داشتم، به عقد موقت و در آمدم. ایوب که عاشق من شده بود، به اندازه تاریخ تولدم سکه تمام بهار آزادی مهریه ام کرد. از آن روز به بعد احساس آرامش بیشتری داشتم و او را به همه فامیل معرفی کردم. با آن که همسر ایوب اولین فرزندش را باردار بود ولی او بیشتر اوقاتش را با من می گذراند. در عین حال این روزهای خوب خیلی زود به هم ریخت به طوری که ایوب با پسرم بدرفتاری می کرد و او را تنگ می زد. آرام آرام مرا نیز به فراموشی سپرد به گونه ای که مدت های زیادی غیب می شد و من هیچ خبری از او نداشتم. گاهی در هر ماه دو یا سه روز بیشتر او را نمی دیدم. اکنون که ۱۲ سال از ازدواج می گذرد، تصمیم گرفتم احساسات قلبی ام را برای اولین بار زیر پا بگذارم و تصمیم عاقلانه ای برای زندگی ام بگیرم. در حالی که برای ازدواج ایوب مقابل خانواده ام ایستادم و به صدای قلمم گوش کردم ولی امروز فهمیدم که مسیر را اشتباه رفته ام و باید منطقی فکر می کردم. حالا هم خیلی از اطرافیانم تاکید می کنند مهریه سنگینم را به اجرا بگذارم و آبرویش را ببرم، اما من هنوز او را دوست دارم و نمی خواهم موقعیت اجتماعی و زندگی او را خراب کنم. از سوی دیگر نیز نمی توانم با این شرایط زندگی کنم و فرصت های کمیاب زندگی را از دست بدهم. اکنون باسراب عشق و احساس درونی ام درگیر هستم ولی همه حق و حقوقم را می بخشم تا از ایوب جدا شوم. او را هم به خدامی سپارم تا حق مرا بگیرد، چرا که از قدیم گفته اند چوب خدا صداندارد و ...

شایان ذکر است، پرونده این زن جوان با صدور دستوری از سوی سرهنگ باقی زاده حکاک (رئیس کلانتری میرزا کوچک خان) در دایره مددکاری اجتماعی کلانتری مورد بررسی های کارشناسی و روان شناختی قرار گرفت.

ماجرای واقعی با همکاری پلیس پیشگیری خراسان رضوی

**پلی کر بنات ۱۵-۱۶**  
تاراجی و بیسه  
**پلیمر طلایی یزد**  
**پشم شیشه – پشم سنگ**  
۰۹۱۵۱۱۶۱۱۵۸ - ۰۲۶۶۲۵۵۵۳۶۵۱